

مکتب قم و نجف

و منهج علامه خراسان

پیشینه بحث:

درباره مکتب فقهی و اصولی قم و نجف تاکنون آثاری ارائه شده است و رساله‌ای با عنوان «درآمدی بر مکتب قم و نجف در حوزه تدوین شده که ظاهراً در کتابخانه فیضیه قابل دست‌رسی است. کتابی با عنوان «درآمدی بر مکتب فقهی قم و نجف» از آقای حسین ایزدی چاپ شده که مجموعه مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها با اساتید است، از جمله: استاد عندلیب، استاد علی‌دوست و ... همین مصاحبه‌ها به صورت منفرد هم موجود است. شاید قدیمی‌ترین اثری که راجع به مکتب قم و نجف داریم، مجموعه مصاحبه‌های دو جلدی است که آقای علیپور و همکاران ایشان منتشر کردند، با نام: «جایگاه‌شناسی علم اصول». در جلد اول این مجموعه، مصاحبه‌هایی است راجع به تفاوت قم و نجف، با افرادی همچون آقای مددی، آقای گرامی و آقای اردبیلی.



رضا اسلامی *

۲. شیخ عبدالکریم حائری

راجع به شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم مقاله یا کتابی برای معرفی شاخصه‌های تفکر اجتماعی‌اش موجود نیست. اگر از کتب ایشان مخصوصاً کتاب درر الفؤاد ایشان گزارشی می‌داشتیم، منبع خوبی بود برای آشنایی با شاخصه‌های علمی ایشان اما چنین چیزی موجود نیست. راجع به فقه حدیث، رجال و مبانی اجتهادی ایشان هم متأسفانه فعلاً چیزی نداریم، در حالی که یکی از کسانی که فرد شاخص در مکتب قم است، ایشان می‌باشد.

۳. امام خمینی رحمته

سومین فردی که در مکتب قم شاخص است، امام خمینی است. درباره اندیشه‌های ایشان مطالب خوبی موجود است. دو مقاله با عنوان‌های «حکم‌شناسی در اندیشه اصولی امام خمینی» و «نظریه عدم انحلال خطابات قانونی» پیرامون مبانی ایشان از سوی نگارنده منتشر شده است. از آن جایی که یکی از ضابطه‌ها در مورد مکتب‌شناسی نظریه پردازی است، در مقاله دوم بحث عدم انحلال خطابات قانونی، که یک نمونه از نظریه پردازی‌های امام می‌باشد مورد بررسی و تحقیقی قرار گرفته است.

کسانی که صحبت از مکتب قم می‌کنند، عمدتاً کلام‌شان منصرف به آقای بروجردی است، بنابراین شاخصه‌های مکتب آقای بروجردی مطرح است که اسم آن را مکتب قم گذاشته‌اند.

برای یافتن شاخصه‌های مکتب آقای بروجردی در بحث‌های مختلف شاخصه‌های تفکر اجتهادی ایشان را احصا باید کرد. مثلاً در بخش اصول باید مبانی اصولی ایشان را بالا دید. در بخش حدیث، رجال و فقه نیز همین‌طور است.

غیر از این‌ها می‌توان از منابعی استفاده کرد که یکی از فقهای قم و نجف را به عنوان فرد شاخص صاحب مکتب معرفی کرده، مثلاً مکتب قم و شاخص‌اش آقای بروجردی است.

در کتاب دو جلدی «شکوه مرجعیت» اساتید راجع به ابعاد فقهی، اصولی، رجالی و حدیثی آقای بروجردی صحبت کرده‌اند.

منهج رجالی و حدیثی آقای بروجردی خودش جدا یک کتاب دارد که جزء آثار پژوهشکده فقه دفتر تبلیغات اسلامی است.

۱. چهره‌های شاخص در مکتب قم

۱. آیت‌الله بروجردی

کسانی که صحبت از مکتب قم می‌کنند، عمدتاً کلام‌شان منصرف به آقای بروجردی است، بنابراین شاخصه‌های مکتب آقای بروجردی مطرح است که اسم آن را مکتب قم گذاشته‌اند.

برای یافتن شاخصه‌های مکتب آقای بروجردی در بحث‌های مختلف شاخصه‌های تفکر اجتهادی ایشان را احصا باید کرد. مثلاً در بخش اصول باید مبانی اصولی ایشان را بالا دید. در بخش حدیث، رجال و فقه نیز همین‌طور است.

ایشان نظریات دیگری هم دارند، مثل دیدگاه ایشان درباره حکم شناسی، هم چنین دیدگاه ایشان درباره عرف و نحوه تکیه بر عرف و فهم عرفی و تفکیک فهم عرفی از فهم عقلی. هر کدام از این مباحث یک محور برای مطالعه اندیشه اصولی امام است. و البته دیدگاهی که امام راجع به اعتباریات دارد پشتوانه نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه امام هم شده است.

۴. محقق داماد

به عنوان شخصیت چهارم در مکتب قم، می توان به محقق داماد اشاره کرد. برخی ایشان را هم گفته اند، اما راجع به ایشان مقاله و معرفی لازم درباره شاخصه های تفکر اصولی و فقهی شان در دسترسی نیست. شاید فرزندان شان مصاحبه هایی کرده باشند.

ما از نظرات ایشان در بحث حق الطاعه به نفع شهید صدر استفاده برده ایم. در تقریرات محقق داماد به قلم آیت الله طاهری بیانات صریحی وجود دارد که روشن می کند ایشان قائل به حق الطاعه است.

آیات و مراجع فعلی نظیر: آقای زنجانی، آقای مکارم و آقای سبحانی، همه از مرحوم محقق داماد استفاده علمی کرده اند. و در تقریرات درس آن ها قبول

نظریه حق الطاعه به چشم می خورد. بحث حق الطاعه در نگاه ایشان را به صورت موردی در این جا اشاره کردیم و گرنه باید کل اندیشه اصولی ایشان را مرور و کدگذاری کنیم و بعد یک مکتب اصولی از آن بیرون بیاوریم.

● روش تشخیص و کشف یک مکتب

صاحبان مکاتب در رشته های مختلف علمی قابل شناسایی اند و لذا تنوع مکاتب در علوم مختلف را باید بپذیریم. چنان که در علم اصول مکاتب مختلف داریم، در فقه کلام، تفسیر، حدیث، تاریخ نگاری، فلسفه، عرفان و اخلاق نیز مکاتب مختلف داریم به عنوان نمونه اشاره می کنم که اگر بخواهیم مکتب اصولی خاصی را

شناسایی کنیم، نخست باید مبانی و منابع آن علم و سپس تقسیمات کلمات در درون آن علم را ببینیم و در درون مباحث باید به نظریه پردازی، قاعده سازی و توسعه و تعقیق مباحث بیش از هر چیز اهمیت دهیم. چنان که در مقاله «مکتب اصولی شهید صدر» آورده ایم. نخست باید محورهای تحول علم را شناسایی و سپس ببینیم چه تحول مهمی در این محورها به دست یک شخصیت علمی صورت پذیرفته است. اگر در عمده محورها تحول مهم اثبات

صاحبان مکاتب در رشته های مختلف علمی قابل شناسایی اند و لذا تنوع مکاتب در علوم مختلف را باید بپذیریم. چنان که در علم اصول مکاتب مختلف داریم، در فقه کلام، تفسیر، حدیث، تاریخ نگاری، فلسفه، عرفان و اخلاق نیز مکاتب مختلف داریم به عنوان نمونه اشاره می کنم که اگر بخواهیم مکتب اصولی خاصی را شناسایی کنیم، نخست باید مبانی و منابع آن علم و سپس تقسیمات کلمات در درون آن علم را ببینیم و در درون مباحث باید به نظریه پردازی، قاعده سازی و توسعه و تعقیق مباحث بیش از هر چیز اهمیت دهیم.

قبح ذاتی افعال است، که در مستقلات عقلی به کار می‌آید، ولی بحث غیر مستقلات عقلی را نیز در باب ملازمات داریم. بحث اجزا و مقدمه الواجب از بحث‌های مهم ملازمات عقلیه است.

بحث قبح تکلیف معدوم یا بحث تکلیف بما لا یطاق یا امکان دو مرتبه تکلیف کردن، این‌ها مباحثی درباره نفس تکلیف است، بحث ملازمات نیست، بلکه بحث‌های حکم‌شناسی است، یعنی تحلیل حکم است که اساساً حکم به چه معناست. آیا می‌توانیم دو حکم روی وجوب داشته باشیم؟ این بحث از مقدمات بحث اجتماع امر و نهی هم می‌باشد.

این‌ها زیر مجموعه بحث حکم‌شناسی است و بحث‌های حکم‌شناسی هم زیر مجموعه بحث‌های عقلی و تحلیلی است. اول کتاب «ماهیت حکم ظاهری» که به چاپ رسیده است، حدود پنجاه صفحه‌ای مقدمات بیان شده که در آن همین بحث حکم‌شناسی تبیین گردیده که بیشتر این بحث هم استفاده از شهید صدر است.

۳. مباحث حجت

قسمت سوم مباحث حجت است، که ناظر به حجت منابع فقه و اجتهاد است. مثل بحث از حجیت قرآن، سنت، اجماع و شهرت. حالا در بحث مکتب‌شناسی باید دید آقای بروجردی درباره اجماع و شهرت چه می‌گویند؟ آقای حائری درباره اجماع و شهرت چه می‌گویند؟ با جمع‌آوری این‌ها به مکتب‌شناسی می‌رسیم. مثلاً در بحث قرآن برخی گفته‌اند

شود می‌توان ظهور مکتب را اثبات کرد، مثلاً در مورد علم اصول نگاهی به تنوع مباحث علم اصول می‌کنیم که در پنج بخش اصلی قابل مطالعه است.

۱. مباحث استظهاری مثل اطلاق، عموم، مشتق، صحیح و اعم

در این مباحث استدلالات عقلی و برهانی مثل قاعده الواحد معمولاً راه ندارد. گرچه برخی موارد هم براهینی آورده‌اند. مثلاً در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا برخی سراغ دلیل عقلی رفته‌اند که لفظ مرثائیت دارد یا نه؟ یک عنوان در دو معنوی فانی می‌شود یا نه؟ و... مثلاً محقق اصفهانی در مباحث الفاظ خیلی مباحث فلسفی را استفاده کرده ولی در درر الفوائد شیخ عبدالکریم فرموده‌اند که استاد‌های ما مثل صاحب کفایه از این طریقه رفته‌اند. مثلاً در براهین استعمال لفظ در اکثر گفته‌اند در مرثائیت نمی‌شود دو چیز مرثات شود و اگر یک لفظ بخواهد یک معنا را به طور کامل منعکس کند دیگری را نمی‌تواند منعکس کند.

شیخ عبدالکریم بیان می‌کنند که این ادله فلسفی را برخی آورده‌اند، ولی ما بر اساس فهم عرفی این کار را کنیم و خیلی هم خوب است و اصلاً یک هنری است که کسی استعمال لفظ در اکثر از معنا کند.

۲. مباحث عقلی (دلیل عقلی و ملازمات عقلیه) (مباحث حکم‌شناسی)

دومین بخش مهم در علم اصول مباحث عقلی است. یک بحث مهم درباره حُسن و

علما براساس این تفکر بالا آمده‌اند، گرچه این علما باهم اختلاف اجتهادی دارند، اما این اختلاف اجتهادی ناچیز است. مثلاً در حد بیست درصد است، اما هشتاد درصد مثل هم فکر می‌کنند؛ یعنی از استاد به شاگرد و از شاگرد به شاگرد استاد تا به مشایخ یک تسلسلی اگر پیدا کنیم که حتی یک قرن هم حاکم باشد کافی است که بگوییم یک مکتب شکل گرفته است. اگر بگوییم در این حوزه صد عالم بود که یک تفکر قالبی را هفتاد درصد از این علما داشتند که این تفکر یک چارچوب معینی دارد آن وقت می‌توان گفت یک مکتب وجود دارد ولی اگر این حالت نباشد اسم مکتب را نباید روی آن محیط بگذاریم.

به نظر من درباره نجف چنین چیزی قابل طرح نیست و آن‌هایی که نجف را به مثابه یک مکتب انکار کرده‌اند حرف درستی زده‌اند. مثلاً آقای نائینی، استاد آقای خوئی و استاد آقای نائینی، صاحب کفایه است. صاحب کفایه استادش شیخ انصاری است، همین‌طور می‌آییم پایین، بعد از آقای خوئی، شهید صدر را داریم و بعد از شهید صدر، آیت‌الله حائری، مرحوم آیت‌الله هاشمی شاهرودی، آیا در این سلسله از آخوند تا به شهید صدر یک چارچوب مشخص فکری که هفتاد درصد اشتراک داشته باشد وجود دارد؟ اشتراکی که باعث تمایز این جریان از جریان فکری دیگری شود؟ بله. البته وجود دارد، ولی به عنوان مکتب مجتهدان در مقابل مکتب

مکتب قم مقداری بیشتر قرآن محور است و در مقابل مکتب نجف کمتر قرآن محور است. یا این که مکتب قم به اجماع بیشتر اعتنا دارد در مقابل مکتب نجف به اجماعات کمتر اعتنا دارد و نیز باید دید، مثلاً روش مکتب قم در مقابل روش نجف برای این که تواتر اثبات صدور کند چیست؟ در خبر واحد از تعاضد خبر به عمل مشهور استفاده می‌شود یا نه؟

۴. مباحث اصول عملیه

بخش چهارم مربوط به اصول عملیه. در مورد استصحاب یا برائت چه گفته‌اند؟ درباره شبهات مقرون به علم اجمالی یا شبهات بدویه یا اقسام احتیاط چه گفته‌اند؟

۵. تعارض ادله

بخش پنجم هم تعارض ادله است. در این جا بحث‌های مهمی برای مکتب‌شناسی قابل بررسی است مثل تقدم قرآن بر سنت یا بالعکس یا تعارض عقل و نقل و تقدم یکی بر دیگری. در این پنج قسمت هر کدام از بحث‌ها را کدگذاری می‌کنیم و سپس برای شناسایی مکتب‌ها سراغ نوآوری یا نظریه‌سازی در این بحث‌ها می‌رویم، هم‌چنان که به مبانی بحث‌ها و ارتباط سازی مایل بحث‌ها و انسجام بخشی نیز توجه می‌کنیم.

● تحلیل و بررسی مکتب قم و نجف

آن چیزی که درباره مکتب قم و نجف گفته می‌شود یک بار منظور این است که این محیط جغرافیایی، این حوزه خاص یک تفکری را نهادینه کرده و یک سلسله‌ای از

در قم هم کسی مثل عبدالکریم حائری را داریم، بعد آقای بروجردی، بعد محقق داماد، بعد امام خمینی این چهار شخصیت یک مقداری از هم استفاده کردند. بعضی با واسطه و برخی بی واسطه استفاده کردند و بالاخره ارتباطاتی باهم داشته‌اند. این چهار شخصیت را آیا می‌توان در یک چارچوب مشخص در مقابل مکتب نجف و به عنوان مکتب قم نام برد؟ می‌توان بعد از امام خمینی سراغ آیت‌الله زنجانی و دیگر شاگردان محقق داماد نیز رفت در حالی که مثلاً آقای زنجانی خودش یک روش متمایز دارد، آقا میرزا جواد تبریزی خودش ادامه دهنده مکتب آقای خوئی است. آیا می‌توان گفت چون در قم است پس تابع مکتب قم است؟

مخالفت کرد و گفت باب اجتهاد باز است و باید آزاداندیشی در فقه داشته باشیم و باعث تغییر فضا شد.

آیا چنین چیزی را می‌توان برای نجف درست کرد که بگوییم آرای شیخ انصاری آن چنان سیطره داشت که کسی نمی‌توانست از این فضا بیرون بیاید؟ البته که نمی‌توان چون اولین مستشکل شیخ آخوند خراسانی بوده است. خود آخوند هم در نسبت با شاگردانش همین وضع را دارد و شاگردانش با او مناقشه دارند یا شاگردان محقق عراقی،

اخباریین یا به عنوان مکتب اجتهادی شیعه در مقابل مکاتب اهل سنت، ولی به عنوان مکتب نجف در برابر مکتب قم تمایزی به لحاظ مکتب‌شناسی وجود ندارد.

در قم هم کسی مثل عبدالکریم حائری را داریم، بعد آقای بروجردی، بعد محقق داماد، بعد امام خمینی این چهار شخصیت یک مقداری از هم استفاده کردند. بعضی با واسطه و برخی بی واسطه استفاده کردند و بالاخره ارتباطاتی باهم داشته‌اند. این چهار شخصیت را آیا می‌توان در یک چارچوب مشخص در مقابل مکتب نجف و به عنوان مکتب قم نام برد؟ می‌توان بعد از امام خمینی سراغ آیت‌الله زنجانی و دیگر شاگردان محقق داماد نیز رفت در حالی که مثلاً آقای زنجانی خودش یک روش متمایز دارد، آقا میرزا جواد تبریزی خودش ادامه دهنده مکتب آقای خوئی است. آیا می‌توان گفت چون در قم است پس تابع مکتب قم است؟

اگر بگوییم سیطره استاد است که مکتب می‌سازد، این حرف خوبی است، ولی چنین چیزی را در قم و نجف نداریم. مثلاً شیخ طوسی که صد سال سیطره داشت و از چارچوب او کسی بیرون نمی‌آمد و هیچ کس جرئت مخالفت نداشت و همه در حدود و آرای شیخ می‌چرخیدند، هم خود پسر شیخ طوسی و بعد از آن هم علمای بعد از آن، در مورد چنین شخصی می‌توان ادعای سیطره استاد کرد. لذا اسم آن دوره را دوره انحطاط گذاشته‌اند تا زمان ابن ادریس که ابن ادریس

نائینی و اصفهانی هم باز با این‌ها مناقشه دارند. پس دستگاه واحدی جدای از مکتب مجتهدین در مقابل اخباریین وجود نداشته است، همینه استادی وجود نداشته است.

● وجود مکاتب فردی حول یک شخصیت

البته یک چیز را می‌توان گفت و آن این که رجالی در قم یا نجف بوده‌اند که متمیز به یک منهج اصولی خاص بودند. محقق اصفهانی در اصول خودش به تنهایی یک جریان است. همین‌طور محقق عراقی خود به تنهایی یک جریان است. یک شخص را در نظر

می‌گیریم و می‌گوییم این فرد متمیز به یک سری آرای خاص، مبانی خاص، روش خاص، ساختارپردازی، نظریه‌پردازی، یک نوع تکمیل و ترمیم، یک نوع بازسازی و یک نوع فهم خاص می‌باشد. همه این‌ها محورهایی است در علم اصول بنده در ضمن بحث مکتب شهید صدر ارائه داده‌ام و الگویی برای مکتب‌شناسی یا منهج‌شناسی است.

منهج کمی پایین‌تر از مکتب است، برخی می‌گویند به جای مکتب، مدرسه بگویید. اما به نظر می‌آید بین مکتب و مدرسه فرقی نیست مدرسه همان مکتب است، اما منهج مرتبه‌ای پایین‌تر است و فقط امتیازات

یک دانشمند اصولی نسبت به بقیه را بیان می‌کند. هر دانشمند اصولی یک امتیازهایی دارد، چون اهل تقلید نیست پس اثبات منهج برای هر دانشمندی محذور ندارد، اما اثبات مکتب توقع زیادی ایجاد می‌کند. توقع نوسازی، یعنی باید بگویی علم اصول به دست این دانشمند نوسازی شده است. این شخص در علم آن قدر تغییراتی داده که چهره علم را عوض کرده است. محورها، ساختارپردازی، عنوان پردازی، ادبیات، مبانی خاص (مبانی فلسفی و کلامی که دخالت دارد)، تکمیل و ترمیم آرای گذشتگان، نظریه‌پردازی، همه این‌ها را داشته باشد.

برای شهید صدر «درسی‌سازی» را هم اضافه کردم که ایشان کتب درسی نوشته و این یک شاخصه است.

براساس این شاخص‌ها می‌توان یک مکتب اصولی ترسیم کرد پس آن چیزی که واقعیت دارد رجال علمی است که بعضی صاحب منهج‌اند و برخی صاحب مکتب‌اند.

● تفاوت‌های مکاتب رایج در قم و نجف

حال این مکتب‌ها و منهج‌ها در قم و نجف را می‌توان نسبت به هم مقایسه کرد و یک مشابهت‌هایی پیدا کرد. مثلاً جریان عقل‌گرا در برابر جریان نقل‌گرا. مثلاً در «درر الفوائد»

منهج کمی پایین‌تر از مکتب است، برخی می‌گویند به جای مکتب، مدرسه بگویید. اما به نظر می‌آید بین مکتب و مدرسه فرقی نیست مدرسه همان مکتب است، اما منهج مرتبه‌ای پایین‌تر است و فقط امتیازات یک دانشمند اصولی نسبت به بقیه را بیان می‌کند. هر دانشمند اصولی یک امتیازهایی دارد، چون اهل تقلید نیست پس اثبات منهج برای هر دانشمندی محذور ندارد.

تعبیر می‌کردند که ورود و خروج مهم است، می‌گفتند در درس فلان کس باید دید ورود و خروج چگونه است. پس اگر برای ورود و خروج یک فرمول درست کنیم و بفهمیم که مثلاً ورود و خروج آقای خوئی چطور است، از آن طرف هم مبانی ایشان دست ما باشد که ایشان حدیث را که پیدا می‌کنند از این نقطه شروع می‌کنند و بعد این بررسی می‌کنند و این موارد را در حدیث را که پیدا می‌کنند از این نقطه شروع می‌کنند و بعد این بررسی می‌کنند و این موارد را در حدیث بررسی می‌کنند. مثلاً پنج مرحله بررسی دارند تا به نتیجه نهایی برسند این اجتهاد فرمول پیدا می‌کند. و وقتی فرمول پیدا کرد می‌توانیم مسائل مشابه را با توجه به آن پیش‌بینی کنیم. مثلاً در درس آقای خوئی گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی از شاگردان براساس مبانی اجتهادی آقای خوئی نتیجه بحث روزهای آینده را پیش‌بینی می‌کردند و اتفاقاً به همان نتیجه می‌رسید چون مبانی آقای خوئی از حدیث‌شناسی و رجالی و اصول دست‌شان بود.

اما کسی که این حرف را می‌زند، این را در مورد آقای خوئی می‌گوید. حال آیا می‌توان گفت فقه عبدالاعلی سبزواری هم این‌گونه است؟

آقای حائری زیاد عقل‌گرایی نمی‌بینیم. ایشان زیاد به فلسفه محل نمی‌گذارد یا کار نکرده است. به عنوان مثال ایشان در جایی از کتاب خود بحثی کرده و در انتهای بحث بسیار متواضعانه بیان داشته‌اند که شاید علمای معقول چیزی گفته‌اند که من متوجه نمی‌شوم. اما محقق اصفهانی در «نهایه الدرایه» بسیار زیاد وارد بحث عقلی می‌شود یعنی منتظر است که بحث عقلی پیش بیاید تا در آن جا شیر میدان باشد. وجوه مختلف و بحث‌های مختلف معقول را می‌آورد، اما برخی در علم اصول معلوم است که از بحث عقلی فرار می‌کنند. این با معلوم می‌شود که تکیه بر عقل است یا فهم عرفی این‌ها نقطه مقابلند. البته شخصی مثل امام راهم داریم که ایشان با این‌که فهم فلسفی دارد و در معقول صاحب نظر است اما به مباحث استظهار که می‌رسد می‌گوید: تحلیل‌های عقلی را کنار بگذارید، چون محل این بحث‌ها این‌جا نیست و باید به فهم عرفی تکیه کرد.

برخی مطالب دیگری را به مکتب قم و نجف نسبت داده‌اند. مثلاً می‌گویند نجف اهل فرمول‌سازی است و مباحث اجتهادی را فرموله می‌کند.

در قدیم علمای ما این‌گونه

حال این مکتب‌ها و منهج‌ها در قم و نجف را می‌توان نسبت به هم مقایسه کرد و یک مشابهت‌هایی پیدا کرد. مثلاً جریان عقل‌گرا در برابر جریان نقل‌گرا. مثلاً در «درر الفوائد» آقای حائری زیاد عقل‌گرایی نمی‌بینیم. ایشان زیاد به فلسفه محل نمی‌گذارد یا کار نکرده است. به عنوان مثال ایشان در جایی از کتاب خود بحثی کرده و در انتهای بحث بسیار متواضعانه بیان داشته‌اند که شاید علمای معقول چیزی گفته‌اند که من متوجه نمی‌شوم.

آیا می‌توان گفت که شهید صدر هم همین‌گونه می‌باشد؟ بلکه این در مورد یک شخصیت است نمی‌توان این را نسبت به محیط نجف داد که بگوییم محیط نجف اصول را فرموله کرده است.

یا در مورد مکتب نجف گفته می‌شود که اصول‌شان اصول ساده و جمع‌وجور است. یا در بحث روایات تتبع تاریخی نمی‌کنند. مشهور است که می‌گویند: آقای خوئی اعتماد به کتاب مستمسک العروه الوثقی اثر آیت‌الله حکیم می‌کرده است. ولی البته ایشان شأن‌شان اجل است. قطعاً بررسی سندی هم داشتند، ولی بالاخره خیلی تتبع در پشت سر خبر نداشته‌اند.

راویان را بررسی می‌کردند که ثقه‌اند یا نه؟ صحیح‌السند است؟ حال این که حدیث

در چه حال و هوایی صادر شده است؟ در چه زمانی صادر شده است؟ جو حاکم در آن زمان چه بوده است؟ شأن صدور خبر چه بوده است؟ شخصیت راوی چه بوده است؟ راوی شیعه بوده است یا سنی یا منکری یا غالی؟ راوی لکننت زبان داشته است (بد تعبیر می‌کرده) یا نه؟ متهم بوده یا نه؟ نقل به معنا می‌کرده یا نه؟ و... از این بحث‌ها خبری در مکتب آقای خوئی نیست. می‌گویند: خبری از این بحث‌ها در مکتب

نجف نبوده، ولی در مکتب قم وجود دارد. مثلاً در درس محقق داماد چنین چیزهایی وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت، نه و آن‌ها که اسم از مکتب قم برای معرفی شاخصه‌های مکتب قم می‌برند، منظورشان همه اساتید قم نیستند، بلکه این بحث‌شان انصراف دارد به آقای بروجردی. پس درست‌تر است که بگویید مکتب آقای خوئی را با مکتب آقای بروجردی مقایسه می‌کنیم.

ما می‌توانیم با توجه به پرداختن به قرائن و خصوصیات تاریخی و شخصیت راوی و غیره این دو مکتب را با هم مقایسه کنیم. گاهی اوقات از تراکم قرائن چیزی را کشف می‌کنند یعنی چند روایت داریم که هر کدام به تنهایی ضعیف است. سند آن یا محتوی آن مشکل دارد. تک‌تک که آن‌ها را بررسی کنیم

کنار می‌روند، اما نمی‌شود که همه این‌ها باهم جعلی باشد و از طرفی هم مضمون واحد دارند. این روش تراکم ظنون است. در قمی‌ها به این توجه می‌شود. کسی که پی‌گیری بیشتری روی تراکم ظنون می‌کرده، آقای بروجردی بوده است. ما این روش را از آقای سیستانی گرفته‌ایم.

پس هم در قم کسانی هستند، که به روش آقای خوئی باشند و هم در نجف کسانی حضور دارند، که به

پس هم در قم کسانی هستند، که به روش آقای خوئی باشند و هم در نجف کسانی حضور دارند، که به روش آقای بروجردی‌اند. آن چیزی که واقعیت دارد رجال است. تفاوت عقل‌گرایی و نقل‌گرایی، توجه به تراکم ادله و عدم توجه بدان، مطالعات تاریخی و عدم توجه به مطالعات تاریخی، پیچیدگی و سادگی، توجه زیاد به بحث‌های رجالی و شخصیت‌شناسی روات و عدم توجه به این‌ها، واقعیت عینی دارد.

قم در زمینه فقه و اصول فقه و زمینه‌های دیگر وارد بحث‌های تقریب شد. بنابراین ضعف فقه مقارن و اصول مقارن که در نجف موجود است در قم تبدیل به یک نقطه قوت شده است.

موضوع‌شناسی که برای نجف یک نقطه ضعف است، در قم به علت تعامل با دانشمندان و ارباب علوم انسانی تقویت شده است. این‌که مثلاً «بیت کوبین» چیست؟ «شبهه‌سازی چیست؟ آزمایش‌های ژنتیک، بازار بورس، بانک چه تکلیف دارد؟ این‌ها بحث‌های موضوع‌شناسی است.

روش آقای بروجردی‌اند. آن چیزی که واقعیت دارد رجال است. تفاوت عقل‌گرایی و نقل‌گرایی، توجه به تراکم ادله و عدم توجه بدان، مطالعات تاریخی و عدم توجه به مطالعات تاریخی، پیچیدگی و سادگی، توجه زیاد به بحث‌های رجالی و شخصیت‌شناسی روات و عدم توجه به این‌ها، واقعیت عینی دارد. این موارد تاکنون توسط محققان ذکر شده است. یک مورد دیگر را هم در مورد تفاوت مکاتب رایج در قم و نجف ما اضافه می‌کنیم.

● تفاوت‌های ناشی از محیط بعد از انقلاب اسلامی مابین مکاتب قم و نجف

یک تفاوتی بین نجف و قم وجود دارد که مربوط به علم اصول و علم فقه خاص نیست، بلکه مربوط به محیط علمی است. محیط علمی حوزه علمیه قم بعد از انقلاب چون حوزه قم تحت حمایت حکومت اسلامی بوده و باید پشتیبانی از حکومت می‌کرده است. درگیر با بحث‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری شده است، مکتب قم باور کرده که فقه باید پاسخ‌گو باشد. این واقعیت دارد. فقه و اصول قم پشتیبان شمائل حکومتی است، پاسخ‌گو به شبهات روز است، نگاه نظام‌مند به دین دارد و نظام‌سازی در قم مورد توجه است.

قم در زمینه فقه و اصول فقه و زمینه‌های دیگر وارد بحث‌های تقریب شد. بنابراین

ضعف فقه مقارن و اصول مقارن که در نجف موجود است در قم تبدیل به یک نقطه قوت شده است.

موضوع‌شناسی که برای نجف یک نقطه ضعف است، در قم به علت تعامل با دانشمندان و ارباب علوم انسانی تقویت شده است. این‌که مثلاً «بیت کوبین» چیست؟ «شبهه‌سازی چیست؟ آزمایش‌های ژنتیک، بازار بورس، بانک چه تکلیف دارد؟ این‌ها بحث‌های موضوع‌شناسی است. در مورد رسانه یا هنر هم همین است، اول باید یک عده بیابند بحث را تبیین کنند. مثلاً بحثی که درباره فقه هنر می‌کنند آیا باید حلیه‌المتقین را بررسی کنند؟ سبق و رمایه باید بررسی شود؟ لذا اول ما باید بگوییم منظورتان از «هنر»

توجه به علم اصول هم سرایت کرده و برخی از آثاری که الآن تولید شده شامل نگاه‌های دقیق عقلی و فلسفی است.

● نتایج بحث مکتب‌شناسی

یکی از اثرات نگاه تاریخی به علوم و شناخت مکتب‌های فقهی، اصولی و کلامی کشف تأثیر و تأثرات است. لذا می‌توانیم برویم سراغ سر منشأ و سخن را از آن‌جا مطالعه کنیم. مثلاً می‌گویند حق الطاعه متعلق به آقای صدر نیست، بلکه متعلق به نائینی است. خوب نتیجه این کار چیست؟ نتیجه یکی سهم‌شناسی است که سهم هر دانشمند در نوسازی علم چیست و به این صورت می‌توانیم استوانه‌های علم را پیدا کنیم و روی اندیشه‌های آنان بررسی کنیم. مثلاً می‌رویم کلمات نائینی را می‌بینیم و کشف می‌کنیم که حق الطاعه در حد یک نظریه باتمام جوانب‌اش در بیان او موجود نیست و شهید صدر اولین کسی است که در حد نظریه آن را مطرح کرده است. پس سهم نظریه‌پردازی برای اوست. سهم‌شناسی هم خود اقسامی دارد: سهم رجال، سهم قومیت‌ها، سهم حوزه‌ها، سهم مذاهب. مثلاً مذهب شیعه چه خدمتی به علم اصول کرده است و مذاهب دیگر هر کدام چه سهمی داشته و دارند.

● مکاتب اصولی اهل سنت

یکی از جاهایی که می‌توان مانور

چیست؟ مثلاً طنز یک نوع هنر است. آیا این همان استهزا در فقه است که حرام می‌باشد؟ آیا این یک نوع دروغ است؟ یا یک نوع مجاز یا کنایه است؟ آیا هتک حرمت مؤمن است؟ ما در فقه درباره کاریکاتور بحث کرده‌ایم؟ این‌ها موضوع‌شناسی است که در حوزه قم به آن توجه شده است و در حوزه نجف زیاد بررسی نشده است. مسائل فقه حکومتی و مبادی آن در مکتب قم خیلی مورد توجه و بحث قرار گرفته است و توابع آن مثل بحث از محیط زیست، روابط بین‌الملل، حقوق نسل‌های آینده همه مورد اهتمام در محیط قم است.

بنابراین می‌توان به شاخصه‌هایی در مکتب قم اشاره کرد، از جمله: توجه به اصول فقه حکومتی در مقابل عدم توجه به اصول فقه حکومتی، توجه به مسائل روز در مقابل عدم توجه به مسائل روز، قوت موضوع‌شناسی در مقابل ضعف موضوع‌شناسی، قوت نگاه با برنامه در مقابل ضعف نگاه نظام‌مند، قوت مباحث مقارن در مقابل ضعف مباحث مقارن، توجه به عرضه علم در قالب‌های جدید در مقابل عدم توجه باز شدن تعامل فقها و اصولیون با ارباب علوم انسانی و در نهایت هم رشد عقل‌گرایی حوزه قم روی خوشی به عرفا و فلاسفه دارد. رهبری هم که به قم تشریف آوردند تأکید کردند که حوزه فلسفه و کلام باید تقویت شود. اولاً، به خاطر شبهات جدید و مقابله با موج‌هایی که بر علیه ما تدارک شده و از طرفی این

دائماً درگیر ظواهر هستید. پس مناظرات و اهداف شارع چه می‌شود، پس غایات چه می‌شود، چرا روی مقاصد شارع کار نمی‌کنید؟ این که شارع اساساً چرا دوست دارد ما خانواده تشکیل دهید؟ کارکرد تربیتی و روانی خانواده چیست؟ اگر به این‌ها توجه دهی آن موقع معلم می‌شود که چند همسری خوب است یا تک همسری. تعدد فرزند خوب است یا نه. خود مکتب مقاصدی هم فراز و فرودها و

بحث‌های زیادی دارد. این بحث هم در شیعه و هم در اهل سنت مطرح است. از جمله آن که اهداف را طبقه‌بندی کرده‌اند به درجه یک، دو و سه. اهداف درجه دو فدای اهداف درجه یک می‌شود ولی بالعکس نیست. این اهداف را چگونه بشناسیم؟ چگونه دلیل دلالت بر این اهداف می‌کند. همه بحث‌ها مفصلی دارد.

توجه به مقاصد الشریعه اجمالاً حرف خوبی است. «غایات الشریعه»، «غایات الفقه»، «غایت الحکم» این‌ها کلیدواژه‌هایی است که می‌توان در مورد مقاصد مطالبی را در متون خودمان پیدا کنیم و می‌بینیم که فقهای ما هم توجهی داشته‌اند، اما اختلاف ما با برخی مقاصدی‌ها از اهل سنت این است که غایت و هدف شارع را باید احراز قطعی کرد. اگر منظور همان علتی است که «تعمّم و تخصّص»، این حرف درست است. اگر بحث همان مناط قطعی است

مکتب‌شناسی داد، مکتب اصولی شیعه در مقابل مکاتب اصولی اهل سنت است. مکاتب اصولی اهل سنت خود دارای چهار زیر مکتب است: مکتب فقهای، مکتب متکلمین، مکتب جامع و مکتب مقاصدی. مکتب فقهای می‌گوید: علم اصول را به نحوی به پیش بردن که به رأی امام مذهب برسد. اگر به رأی امام مذهب نرسیدی برگرد و در مبادی اصولی خودت تجدید نظر کن. این یک مکتب است که آثار دارد.

مکتب متکلمان: این‌ها می‌گویند: ما از نتیجه آزادیم، ما مقتضای قاعده اصولی را می‌گیریم و به پیش می‌رویم اگر به وجوب رسیدیم که حکم همان وجوب است. اگر به حرمت رسیدیم حکم حرمت است، حال می‌خواهد امام مذهب هم همین را گفته باشد یا نه.

مکتب جامع: این مکتب کمی حق را به مکتب فقهای می‌دهد و کمی حق را به مکتب اصولی می‌دهد. جایی یک فقیه بزرگی داریم، مثلاً علامه در شیعه یا ابوحنیفه در اهل سنت، این فقیه وقتی به حکمی رسید ولی مقتضای علم اصول چیز دیگری بود، خود این فتوا قرینه می‌شود که شما در پی‌ریزی مبنای اصولی اشتباه کرده‌اید ولی بعضی جاها این‌گونه نیست و فقیه آن قدر قوت ندارد و این‌جا مقتضای قاعده اصولی رعایت می‌شود. این‌جا می‌گویند هم رجال و نحن رجال.

مکتب مقاصدی: این مکتب می‌گوید شما

نجف بود، ولی بُعد فقهی او کمتر ظهور داشته است و بُعد کلامی او خصوصاً در کلام مقارن بیشتر ظهور پیدا کرده و آثار او در غیر بخشی که مربوط به تحقیق و احیاء التراث است، یعنی در بخشی که صبغه تألیف، تدوین و تأسیس دارد، به لحاظ تتبع تاریخی و استقصاء ادله و احاطه به جوانب بحث و جمع همه مستندات و شواهد و تأصیل ادله و در نهایت انصاف در قضاوت و ادب در گفتار و رعایت حرمت مخاطب، به لحاظ همه این جوانب حائز اهمیت و دارای شاخصه‌های متمایز از دیگران است.

اگر بخواهیم ایشان را در قالب یک متکلم شیعه که در برابر شبهات و نسبت‌های ناروا به

بازهم این درست است. ولی ترسیم مقاصد به نحو ظنی و حدس کاری غلط و خطرناک است.

برخی مکتب‌های دیگری را هم اضافه کرده‌اند. یعنی مکتب «رد الفروع علی الاصول» که در شیعه اسمش اصول کاربردی است. این مکتب می‌گوید اصول دو گونه است: یا اصول انتزاعی و تجربیدی که مقدار زیادی بحث‌های عقلی بی‌ثمر را می‌کنند و یک نتیجه علمی فقط دارد، در مقابل اصول کاربردی است که هر بحثی را که وارد می‌شود باید ثمره‌ای در فقه داشته باشد، اگر هیچ ثمره فقهی ندارد و مجرد تحلیل است، اصلاً به آن پرداخته نمی‌شود و ربطی به اصول ندارد.

● منهج علامه خراسان

براساس آنچه آوردیم برای قم و نجف نه یک مکتب بلکه مکاتب مختلف را باید اثبات کرد. یعنی حوزه جغرافیایی قم و نجف اقتضای یک تفکر خاص را ندارد، بلکه این دو حوزه بستر ظهور طرز فکرهای مختلف و تنوع مکاتب و مناهج مختلف است. حتی نسبت به علم کلام و تفسیر و علم حدیث و رجال و علم فلسفه و عرفان باید از وجود مناهج و مکاتب مختلف و تنوع روش‌ها جست‌وجو کرد و التزام به وجود یک مکتب فقهی یا کلامی معین برای حوزه قم و نجف نادرست است.

علامه سید محمد مهدی خراسان هر چند شاگرد آیت الله خوئی فقیه بزرگ و قدرت‌مند

علامه سید محمد مهدی خراسان هر چند شاگرد آیت الله خوئی فقیه بزرگ و قدرت‌مند نجف بود، ولی بُعد فقهی او کمتر ظهور داشته است و بُعد کلامی او خصوصاً در کلام مقارن بیشتر ظهور پیدا کرده و آثار او در غیر بخشی که مربوط به تحقیق و احیاء التراث است، یعنی در بخشی که صبغه تألیف، تدوین و تأسیس دارد، به لحاظ تتبع تاریخی و استقصاء ادله و احاطه به جوانب بحث و جمع همه مستندات و شواهد و تأصیل ادله و در نهایت انصاف در قضاوت و ادب در گفتار و رعایت حرمت مخاطب، به لحاظ همه این جوانب حائز اهمیت و دارای شاخصه‌های متمایز از دیگران است.

به عیادت حضرتش آمدند سرانجام از آن‌ها راضی شد و در نهایت ابوبکر بر او نماز گذارد و این دروغ را تا کمک اقسام نصوص آن‌چنان تبلیغ می‌کنند که این احتمال باطل تبدیل به شک و شک تبدیل به ظن و ظن تبدیل به یقین شود. در حالی که آن همه دلائل درباره ظلم تا حضرت زهرا از شیعه و اهل سنت نادیده انگاشته می‌شود.

در این جا علامه خراسان روایات وارده از طریق شیعه و به نقل از امام معصوم علیه السلام و روایات درباره مصیبت حضرت زهرا و ماجرای دفن او را می‌آورد و سپس روایت موجود و منقول از طریق ابن عباس را نقل می‌کند و نیز کتاب ابن جنید ابوعلی اسکافی به نام «الظلمة الفاطمية» را یاد می‌کند.

علامه خراسان در آغاز این اثر محققانه خود می‌فرمایند که لقب صدیق و صدیقه به نظر شیعه بر حضرت امیرالمؤمنان علی علیه السلام و همسرش زهرا علیها السلام منطبق است و به نظر برخی از اهل سنت بر ابوبکر و دخترش عایشه صادق می‌باشد و سپس بحث مفصلی درباره پدیده جعل و وضع در احادیث می‌آورند و آن‌گاه در بیان صدیقه بودن حضرت زهرا علیها السلام اعترافات اهل سنت و احادیث منقول از طرق آن را یکایک مطرح و به دقت بررسی می‌کند و به جرئت تمام می‌گوید هر کس در تراث روایی اهل سنت جست‌وجو کند، حتی یک حدیث مرفوع دال بر دین پیدانمی‌کند که عائشه به لقب صدیقه خوانده شده باشد.

شیعه از کیان مذهب دفاع می‌کند، معرفی کنیم باید بگوییم تکیه به نصوص و احاطه به احادیث و اخبار و جرح و تعدیل رجال آن‌ها و بحث‌های سندشناسی و دلالت‌شناسی و سپس احاطه به اقوال و آرای متکلمان و فقها از مذاهب اسلامی در کار او برجسته است. هر چند ایشان بحث‌های تحلیلی که لازمه هر بحث کلامی می‌باشد نیز در کارشان دارند ولی روش و منهج او بحث عقلی و تحلیلی نیست و این روش در مقابله با برخی افراد اهل سنت که عناد و لجاجی در معارضه با شیعه و ایجاد تفرقه دارند و نام خود را سلفی یا اهل حدیث می‌گذارند. البته روش مناسب‌تری است چون اینان بسیاری مباحث عقلی و مواجهه تحلیلی با نصوص را به نام تأویل ناروا کنار می‌گذارند و بهترین راه حل برای پاسخ به شبهات آن‌ها جمع نصوص روایی و تصحیح اسانید و اعتراف متقدمان به صحت سند و دلالت نصوص است.

چنان‌که شواهد تاریخی نیز از منابع معتبر اگر ضمیمه شود، دیگر راه انگار بر مخالفان بسته می‌شود. نظیر این گونه مباحث را درباره شهادت حضرت زهرا علیها السلام از ایشان می‌توان دید ایشان درباره سب تألیف کتاب «نهاية التحقيق فيما جرى في امر فدك للصدیقة و الصدیق بالنص و التوثیق» می‌فرماید: که چون در وسائل اعلام و رسانه‌های دروغ‌گو بسیار شایع شده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر چند بر شیخین غضبناک بود ولی وقتی آن دو

درباره لقب صدیق نیز به همین منوال بحث را ادامه می‌دهند تا به باب سوم می‌رسند

که مصادر خطبه‌های سه‌گانه حضرت زهرا علیها السلام از تراث و یقین مطرح می‌کنند. در این جا و در آثار دیگر ایشان می‌بینیم که به تألیفات معاصران از اهل سنت توجه دارند و نیز به منابع قدیمی اهل سنت که در چاپ‌های جدید دچار حذفیاتشده است و برخی از بخش‌های آن‌ها را که مدعیان شیعه را اثبات می‌کند از کتاب پاک کرده‌اند می‌پردازد و گاه ناچار می‌شود که تصویری از چاپ‌های قدیم کتاب‌ها ارائه دهند. مثلاً چند صفحه از کتاب بلاغات النساء اثر امام ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر متوفای ۲۸۰ق، را که به سال ۱۳۳۶ق، در قاهره چاپ شده است می‌آورند.

چنان‌که بر تصویری از صفحات شرح نهج البلاغه

ابن ابی‌الحدید که به سال ۱۹۶۲م. چاپ شده و نیز مقتل الحسین از خوارزمی که به سال ۱۹۴۸م. در نجف چاپ شده و یا منال الطالب از ابن اثیر که مسعودی و نیز در قاهره چاپ شده و یا اعلام النساء از عمر رضا کحاله که به سال ۱۹۵۹م. در دمشق چاپ شده تکیه

می‌کنند و نمونه بسیار واضحی از تحریف در منابع قدیمی را در کتاب «المحسن السبط مولود أم سقط» تذکر داده‌اند که راجع به حذفیاتی از کتاب مروج الذهب مسعودی است و در فضای مجازی و برخی نرم افزارهای موجود درباره منابع نیز این پدیده زشت را با تأثیر و تأسف بسیار یاد کرده‌اند.

سپس به اسانید خطبه‌های حضرت زهرا می‌پردازند مثلاً حضرت زهرا را کبیر آن حضرت در کتاب دلائل الامامة اثر ابن جریر طبرسی سندهای نه‌گانه یاد می‌کنند و به هم ترتیب رد بقیه منابع پیش می‌آورند و در نهایت کلامی با نویسنده معروف اهل سنت عقاد صاحب کتاب «فاطمه و الفاطمیون» دارند و اشتباهات این محقق و ادیب اهل سنت را در بررسی متن و سند خطبه‌های حضرت زهرا علیها السلام و بررسی منابع تاریخی از این واقعه را به خوبی و با

ایشان برای همه مذاهب اسلامی اعم از شیعی و سنی ارزشمند است، چون راه مجادلات بیهوده و مباحثات جاهلانه را می‌بندد، یعنی چیزی ما الآن برای تقریب میان مذاهب لازم داریم، حالا اگر کسی می‌خواهد دنبال مکتب نجف یا صحیح‌تر بگوییم مکاتب علمی نجف بگردد باید از ایشان نیز یاد کند که همت خود را در کلام مقارن و کلام بین المذاهب گذاشت. می‌توان گفت: ایشان در ادامه منهج شرف‌الدین صاحب المراجعات و منهج علامه عسکری صاحب معالم المدرستین ظهور کرده است. با این‌که شرف‌الدین مربوط به حوزه لبنان و علامه عسکری مربوط به حوزه نجف است، یعنی حوزه‌های جغرافیایی دخالتی ندارد، بلکه روش علمی بحث را باید شناخت.

ادب و استدلال متذکر می‌شوند. در مجموع می‌توان گفت: در منهج علمی این کتاب یک بحث تاریخی و کلامی مرتبط به منابع حدیثی مطرح شده که از هر سه جهت یعنی از جهت گزارشات تاریخی و دلالت منابع حدیثی و کلامی تحلیل و بررسی

داریم، حالا اگر کسی می‌خواهد دنبال مکتب نجف یا صحیح‌تر بگوییم مکاتب علمی نجف بگردد باید از ایشان نیز یاد کند که همت خود را در کلام مقارن و کلام بین المذاهب گذاشت. می‌توان گفت: ایشان در ادامه منهج شرف‌الدین صاحب المراجعات و منهج علامه عسکری صاحب معالم المدرستین ظهور کرده است. با این‌که شرف‌الدین مربوط به حوزه لبنان و علامه عسکری مربوط به حوزه نجف است، یعنی حوزه‌های جغرافیایی دخالتی ندارد، بلکه روش علمی بحث را باید شناخت.

پی‌نوشت:

* سردبیر مجله «فقه» و عضو هیئت علمی پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

گردیده و در نقطه افتراق و اختلاف شیعه و سنی، با کمال ادب و احترام از حقائق علمی دفاع شده و دست تحریف‌گران برملا گردیده است. و البته این کار از کسی ساخته است که احاطه کافی بر تراث علمی فریقین داشته باشد و بنیه علمی او را از فحاشی باز داشته است و طبعاً خدمتی که در صیانت از سنن و احادیث دارد.

ایشان برای همه مذاهب اسلامی اعم از شیعی و سنی ارزشمند است، چون راه مجادلات بیهوده و مباحثات جاهلانه را می‌بندد، یعنی چیزی ما الآن برای تقریب میان مذاهب لازم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی